

## پرسش ۳۲۷: عهد و میثاق و حجر الاسود

السؤال / ۳۲۷: السلام على يمانى آل محمد ورحمة الله وبركاته.. اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

سلام بر يمانى آل محمد و رحمت الله و بركاته...

اللهم صل على محمد و آل محمد الاثمة و المهديين و سلم تسليماً.

في عام ١٤٢٤ هـ قمت بأداء مناسك الحج وكانت الحجة الثانية لي والله الحمد ومعى زوجتي، وكنا مع أحد حملات الحج المشهورة في الإحساء، وكان لنا عبر وقصص في تلك الحجة المباركة، فعندما كانت ليلة عرفة حصلت حادثة لنساء الحملة فسمعوا ليلة عرفة بعد أعمال تلك الليلة صيحة قوية (صراخاً قوياً) تكرر مرتين أيقظ النائمة من نومها، والغريب أن بعض الجالسين من النساء لم يسمعوا تلك الصيحة، فهذه الصيحة أرعبت النساء وإخافتهم ولم يعرفوا من أين هذا الصوت.

در سال ۱۴۲۴ هـ ق مناسك حج را به جا آوردم و الحمد لله اين دومين حج من بود و همسرم نيز مرا همراهى مى كرد. ما با يكي از كاروان هاى مشهور حج در «احساء» بوديم و در اين حج مبارك چه عبرتها و داستان هاى داشتيم. در شب عرفة حادثه اى براى زنان كاروان اتفاق افتاد؛ در شب عرفة پس از انجام اعمال آن شب، صداى فريادى بلند (بانگى شديد) كه دو بار تكرر شد و زنان خواب را بيدار كرد به گوش رسيد. شگفت آن كه برخى از زنانى كه آنجا نشسته بودند، آن فرياد را نشنيدند. اين بانگ بلند باعث ترس و وحشت زنان شد و آنها نفهميدند كه اين صدا از كجا آمد.

والقصة الثانية والأهم هي عندما دخلت أنا وزوجتي الحرم لطواف الحج شاهدت زحاماً شديداً، وخشيت أن لا أستطيع تطويف زوجتي طواف الحج، وقال لنا المرشد الديني للحملة عندما تشاهدون زحاماً قولوا يا عظيم ينفك

الزحام، حيث جربت هذا الذكر في طواف العمرة ولاحظت الزحام ينفك، عموماً قلت مرة واحده يا عليم يا عظيم وإذا برجل يأتي فوراً من بين الركن والمقام ويشق صفوف الحجيج بعد انتهائي من الذكر وكأنه آت لنا من طوافه أو قبل أن ينتهي طوافه حيث لم يعبر الركن والمقام واستقبلنا مخصوصاً والكعبة خلفه ولم يكن في طريقه لنا أحد من الحجيج، وقال لي: تعال خلفي أطوفكما، وذهبت خلفه مع زوجتي وطوفنا طواف الحج ولم نشعر بأي زحام أو ضيق، وكان يقرأ أدعية وأذكار ومن بينها دعاء كميل وأنا أكثر الصلاة على محمد وآل محمد وأقول في نفسي ربما يكون هذا المهدي محمد بن الحسن (ع)، ولكن أقول من أنا حتى يخرج لي المهدي ويطوفني؟ وأثناء الشوط الأول من الطواف كانت زوجتي خلفي، وقال لي: دع زوجتك أمامك، وأمرتها أن تكون أمامي وخلفه، أي وسطنا وهو قصد أن يعلمني كيف أحافظ على زوجتي، أثناء الطواف وعند وصولنا إلى الحجر الأسود يشير إليه بيمينه ويقول: الله أكبر، وعندما انتهينا من الشوط السابع بعد مقام إبراهيم (ع) قلت له: أريد أن أطوف طواف النساء معك، فقال لي: إن شاء الله، وكأنه يودعني وقابلني بوجهه وهو يمشي عني إلى الوراك وكأنه أزاح تلك الآلاف من الناس وهو يمشي إلى الخلف، واتسع له المكان ومضى وكان الحجيج بحر وهو موجة قوية أزاحت مياه البحر.

ماجرای دوم که مهمتر است به شرح زیر می باشد:

وقتی من و همسرم برای طواف حج وارد حرم شمیم، دیدم جمعیت، بسیار زیاد است و من از این ترسیدم که نتوانم همسرم را طواف حج دهم. راهنمای دینی کاروان به ما گفت: وقتی انبوه جمعیت را مشاهده می کنید بگویید «یا عظیم یا عظیم»، راه باز می شود. من این ذکر را در طواف عمره تجربه کرده بودم و دیدم که معمولاً جمعیت باز می شود. یک بار که گفتم «یا عظیم یا عظیم»، ناگهان مردی را دیدم که همان لحظه وقتی من ذکر را تمام کردم از بین رکن و مقام آمد و صفوف حاجیان را شکافت. گویی او در حین طواف خودش یا قبل از این که طوافش تمام شود به سراغ ما آمده بود زیرا وی از رکن و مقام رد نشده بود. او به طور ویژه ای به پیشواز ما آمد، در حالی که کعبه پشت سرش بود و در مسیرش به سمت ما حتی یک نفر از حاجیان سر راهش نبود. او به من گفت: پشت سر من بیا تا شما دو نفر را طواف دهم. من با همسرم پشت سرش رفتیم و

به طواف حج مشغول شدیم، و هیچ شلوغی و فشاری احساس نکردیم. او دعاها و اذکاری می خواند و در بین آنها دعای کمیل را می خواند و من بسیار بر محمد و آل محمد صلوات می فرستادم و با خودم می گفتم: شاید این مهدی محمد بن الحسن (ع) باشد ولی می گفتم: من کی هستم که مهدی به سراغ من بیاید و مرا طواف دهد؟ در اثنای دور اول طواف که همسرم پشت سرم بود، آن مرد به من گفت: همسرت را جلویت بگذار. من نیز به او گفتم که جلوی من و پشت سر آن مرد یعنی وسط ما دو تا بیاید. منظور آن مرد این بود که به من بیاموزد چگونه در اثنای طواف از همسرم محافظت کنم.

هنگام رسیدن به حجر الاسود او با دست راستش به آن اشاره می کرد و می گفت: «الله اکبر». و هنگامی که از طواف هفتم فارغ شدیم پس از مقام ابراهیم (ع) به او گفتم: می خواهم با شما طواف نسا به جا آورم. او به من گفت: «ان شاء الله»، و گویی با من خداحافظی می کرد، و در حالی که صورتش رو به روی من بود، به عقب می رفت و از من دور می شد، به طوری که گویی آن هزاران نفر از مردم را کنار می زد و به عقب حرکت می کرد؛ جا برای او باز می شد و وی می رفت، گویی حاجیان دریا بودند و او موج تنومندی بود که آبهای دریا را می شکافت و کنار می زد.

**أما أوصاف هذا الرجل فهو: غائر العينين، مشرف الحاجبين، طويل نحيف، أسمر اللون، شعره أسود طويل، والغريب أنه يلبس لباساً أخضر فاتح يوم طواف الحج وعلى رأسه غطاء نسيمه نحن بالخليجي الطاقية.**

اما اوصاف این مرد به این شرح است: چشمانی فرو رفته و ابروهایی بلند داشت، بلند قد و لاغر و گندمگون بود و موهای سیاه بلندی داشت، و تعجب آور اینجا است که او در روز طواف حج، لباس سبز روشنی به تن داشت و بر سرش هم پوششی بود که ما آن را به گویش خلیجی، «طاقیه» (عرقچین) می نامیم.

سؤال: من هو هذا الرجل، هل هو يمانى آل محمد (ع)، ومن أنا حتى يأتي يمانى آل محمد (ع) ويطوفني، أم هو الخضر بما أنه لابس لباس أخضر، أم أنه من أنصار الإمام المهدي محمد بن الحسن (ع)؟ وسألت أحد طلبة الحوزة وقال أنه الإمام (ع)، وسألت أحد المؤمنين وقال ربما يكون الخضر (ع) أو أحد أعوان الإمام (ع).

سؤال من اين است: اين مرد كيست؟ آيا او همان يمانى آل محمد(ع) است؟ در حالی که من چه کسی باشم که يمانى آل محمد(ع) بيايد و مرا طواف دهد؟ يا شايد او خضر بوده چون لباس سبزی به تن داشته است؟ يا شايد یکی از انصار امام مهدي محمد بن الحسن(ع) بوده است؟؟

از یکی از طلبه‌های حوزه سؤال کردم، او گفت: او امام(ع) بوده است. از یکی از مؤمنین پرسیدم، گفت: شايد خضر(ع) يا یکی از ياران امام(ع) باشد.

سمعت قصه حصلت لأحد الأنصار وقصها عليّ ووصفه لي وهي نفس الصفات التي رأيتها، ولو رأيت الرجل الذي طوفني بعد هذه السنين عرفته من بين مليون رجل.

چنين ماجرايی را از یکی از انصار نیز شنیدم؛ او داستانش را برای من تعریف کرد و توصیفش نمود، همان صفاتی بود که من دیده بودم و اگر بعد از این همه سال، آن مردی که مرا طواف داده بود ببینم، او را از بین یک میلیون نفر می‌شناسم.

والسلام على يمانى آل محمد ورحمة الله وبركاته، اللهم صل على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

المرسل: أبو الرحمات - السعودية

و سلام بر يمانى آل محمد و رحمة الله و بركاته

اللهم صل على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً

فرستنده: ابو الرحمات - سعودی

**الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم**

**والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة  
والمهديين وسلم تسليماً.**

**اعلم أن الله ذاكر من ذكره ويعطي الكثير بالقليل، وأنت ذكرت سبحانه  
في بيته بإخلاص فذكرك وأعانتك ويسر أمرك، أسأل الله أن يوفقك دائماً  
للإخلاص له سبحانه والعمل لما يرضيه.**

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً

بدان که خداوند یادکننده‌ی کسی است که او را یاد کند و در مقابل اندک، بسیار عطا  
می‌کند. شما او را با اخلاص در خانه‌اش یاد کردی، او نیز شما را یاد کرد و یاری نمود و  
کارت را آسان ساخت. از خداوند مسئلت می‌نمایم که شما را همواره به اخلاص برای او  
و عمل به آنچه مورد رضای او است، موفق بدارد.

**أما عبد الله الذي أعانتك فهو أعانتك بحول الله وقوته، وعندما أمره الله  
أن يعينك فالفضل كله لله سبحانه، فاشكر الله سبحانه وتعالى الذي منَّ  
عليك بهذا ولو أن الله أمره أن يخبرك باسمه لأخبرك.**

آن بنده‌ی خدایی که به شما کمک کرد، به حول و قوه‌ی خدا و آن‌گاه که خداوند به  
وی فرمان داد، شما را یاری رساند؛ بنابراین فضل و کمال تماماً از آن خدای سبحان  
است. خداوند سبحان و متعال را بر این نعمتی که بر شما منت نهاد، شکرگزار باش.  
اگر خداوند او را دستور می‌داد که نامش را به شما بگوید، شما را از نام خویش مطلع  
می‌ساخت.

أما إن هذا العبد عندما كان يصل الحجر يقول الله أكبر فهذا تكليفه هو، أما أنت وغيرك من الناس فتكليفكم أن تقولوا عند وصول الحجر: (اللَّهُمَّ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا، وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ، اللَّهُمَّ تَصَدِّقًا بِكِتَابِكَ وَعَلَى سُنَّةِ نَبِيِّكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَالْأئِمَّةَ مِنْ وَوَلَدِهِ حُجَجُ اللَّهِ وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ وَالْمَهْدِيِّينَ مِنْ وَوَلَدِهِ حُجَجُ اللَّهِ - وتعدهم إلى حجة الله في زمانك - آمَنْتُ بِاللَّهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزَّى وَعِبَادَةِ الشَّيْطَانِ وَعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ).

ابن بنده وقتی به حجر می رسید می گفتم: «الله اکبر»؛ این تکلیف او بود، ولی شما و دیگر مردم، وظیفهتان این است که وقتی به حجر می رسید بگوئید: خداوند! اداى امانت کردم و به میثاقم وفا نمودم تا این که به وفای به عهد برابم گواهی دهی. بارخدايا، کتاب تو (قرآن) و سنت پیامبرت را تصدیق می کنم و گواهی می دهم که جز خدای یکتا و بی همتا معبودی نیست و به راستی محمد بنده و فرستاده ی او است و علی و ائمه از فرزندان او حجت های خدایند و مهدی و مهدیین از فرزندان او حجت های خدایند و آنها را تا حجت خدا در زمانت می شماری- به خدا ایمان آوردم و به جبت و طاغوت و لات و عزی و به پرستش شیطان و پرستش آن چه همتای خدا خوانده می شود کفر ورزیدم.

ودین الله كله يكاد يكون مسألة واحدة فتح بها خلق الإنسان الأرضي ذكرها تعالى بقوله: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)، والقرآن كله في الفاتحة، والفاتحة في البسمة، والبسمة في الباء، والباء في النقطة، والنقطة علي (ع)، قال أمير المؤمنين: (أنا النقطة) ([123])، وماذا كان أمير المؤمنين علي (ع) غير أنه خليفة الله في أرضه، إذن فالنقطة والباء والبسمة والفاتحة والقرآن والدين كله هو خليفة الله في أرضه، والقرآن والدين كله هو العهد والميثاق الذي أخذ على العباد بإطاعة خلفاء الله، وأودعه الله في حجر الأساس أو الحجر الأسود أو حجر الزاوية أو الحجر

## المقتطع من محمد(ص) لهدم حاكمية الشيطان والطاغوت، وقد ذكر هذا الحجر في الكتب السماوية وفي الروايات.

دين خدا يك مسئله واحدی است که خداوند آفرینش انسان زمینی را با آن آغاز نمود و خدای تعالی با (من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) به آن اشاره فرموده است. قرآن جملگی در سوره‌ی فاتحه است و فاتحه در بسمله و بسمله در «باء» و «باء» در نقطه و آن نقطه علی (ع) است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «من آن نقطه هستم». و امیرالمؤمنین علی (ع) کیست؟! جز این که ایشان جانشین خدا بر زمینش می‌باشد؟! بنابراین نقطه و باء و بسمله و فاتحه و قرآن و دین همگی عبارتند از همان جانشین خدا در زمینش. قرآن و دین تماماً همان عهد و پیمانی است که از بندگان بر اطاعت جانشینان الهی گرفته شده است و خدا آن را در حجر الاساس یا حجر الاسود یا سنگ بنا یا سنگ جدا شده از حضرت محمد(ص) برای منهدم ساختن حاکمیت شیطان و طاغوت به ودیعه نهاده است. این سنگ در کتب آسمانی و در روایات یاد شده است.

**وقریش عندما اختلفوا فيمن يحمل الحجر كانوا يعلمون أن هذا الحجر يشير إلى أمر عظيم ولهذا اختلفوا فيمن يحمله وكانت مشيئة الله أن محمداً(ص) هو من حمل الحجر ووضع في مكانه لتتم آية الله وإشارته سبحانه؛ أن قائم الحق والعبد الذي أودعه الله العهد والميثاق الذي يشير له هذا الحجر سيخرج من محمد(ص) الذي حمل الحجر.**

قریش آن گاه که بر سر کسی که سنگ را بردارد با هم دچار اختلاف شدند، می‌دانستند این سنگ به موضوع مهمی اشاره دارد و به همین جهت در مورد کسی که قرار بود حامل آن باشد، دچار اختلاف و چند دستگی شدند. خواست و مشیت خدا آن بود که حضرت محمد(ص) کسی باشد که آن سنگ را برمی‌دارد و در جایش قرار می‌دهد تا نشانه‌ی الهی به سرانجام رسد؛ اشاره‌ی خدای سبحان آن بود که قائم به

حق و بنده‌ای که خدا عهد و میثاق را در آن به ودیعه نهاده است و این سنگ به او اشاره می‌کند، از محمد(ص) که سنگ را حمل کرده بود، خارج می‌گردد.

عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعْرَجِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، قَالَ: (إِنَّ قُرَيْشًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ هَدَمُوا الْبَيْتَ فَلَمَّا أَرَادُوا بِنَاءَهُ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ وَالْقِيَّ فِي رُوعِهِمُ الرَّعْبُ. حَتَّى قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لِيَأْتِي كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِأَطْيَبِ مَالِهِ وَلَا تَأْتُوا بِمَالٍ اكْتَسَبْتُمُوهُ مِنْ قَطِيعَةِ رَحِمٍ أَوْ حَرَامٍ، فَفَعَلُوا فَخَلَّى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بِنَائِهِ فَبَنَوْهُ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى مَوْضِعِ الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ فَتَشَاجَرُوا فِيهِ أَيُّهُمْ يَضَعُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ فِي مَوْضِعِهِ حَتَّى كَادَ أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُمْ شَرٌّ، فَحَكَّمُوا أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمَرَ بِثُوبٍ فَبَسَطَهُ ثُمَّ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي وَسْطِهِ ثُمَّ أَخَذَتِ الْقَبَائِلُ بِجَوَانِبِ الثُّوبِ فَرَفَعُوهُ ثُمَّ تَنَاولَهُ (ص) فَوَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ فَخَصَّهُ اللَّهُ بِهِ) ([124]).

از سعید بن عبدالله اعرج از ابی عبدالله(ع) نقل شده است که فرمود: «قریش در جاهلیت خانه (کعبه) را ویران کردند. هنگامی که خواستند آن را بنا کنند نیرویی بین آنها و آن بود که ترس در دل‌هایشان انداخت تا این که کسی از آنها گفت: از بین هر یک از شما، مردی که پاک‌ترین مال را دارد بیاید و مالی که از طریق قطع رَحِم یا از طریق حرام کسب کرده باشد، نیاورد. چنین کردند و مانع بین آنها و ساخت بنا از بین رفت. شروع به بنا کردن آن نمودند تا به موضع حجر الاسود رسیدند. با یکدیگر مشاجره می‌نمودند که چه کسی حجر الاسود را در جایگاهش قرار دهد تا جایی که نزدیک بود شری واقع شود (نزاع شود). در نهایت حکم کردند اولین کسی که از در مسجد الحرام داخل شود، این کار را انجام دهد. رسول الله(ص) وارد شد. هنگامی که وارد شد، دستور داد پارچه‌ای پهن شود، سپس سنگ را میان آن نهاد و پس از آن نمایندگان قبایل گوشه‌های آن را گرفتند و بلندش نمودند. سپس رسول اکرم(ص) آن را برداشت و در جایگاهش قرار داد و (این گونه) خداوند آن را مخصوص او(ص) گردانید» ([125]).



فمحمد(ص) حمل الحجر الأسود وهذه إشارة إلى أن القائم وحامل الخطيئة وحامل الراية السوداء التي تشير إليها سيخرج من محمد(ص)، وأيضاً محمد(ص) هو من يحمله في صلبه؛ لأنه مستودع في فاطمة بنت محمد(ص)، ولذا يكون حامل الخطيئة الحقيقي هو رسول الله محمد(ص).

حضرت محمد(ص) حجارالاسود را حمل نمود و این اشاره ای است بر این که قائم و حمل کننده ی گناه و حامل پرچم سیاه که به آن اشاره دارد، از حضرت محمد(ص) خارج خواهد شد، و نیز حضرت محمد(ص) کسی است که او را در صلب خود حمل می کند؛ زیرا او در فاطمه دختر محمد(ص) به ودیعه نهاده شده است و لذا حمل کننده ی واقعی گناه، پیامبر خدا حضرت محمد(ص) می باشد.

أما اللون الأسود الذي شاء الله أن يكتسي به هذا الحجر فهو يشير إلى ذنوب العباد ويذكرهم بخطاياهم لعلهم يتوبون ويستغفرون وهم في بيت الله، وهو نفسه لون رايات قائم الحق قائم آل محمد السوداء، فالرايات السود تشير إلى الحجر والحجر يشير إليها وكلاهما يشيران بلونهما الأسود إلى خطيئة نقض العهد والميثاق المأخوذ على الخلق في الذر، وأيضاً يشيران إلى ما يتحمله من عناء حامل هذه الخطيئة - وحامل الراية السوداء التي تشير إلى الخطيئة - العبد الذي أوكل بكتاب العهد والميثاق وهو الحجر الأسود وهو قائم آل محمد.

اما رنگ سیاهی که خداوند خواسته است تا این سنگ را با آن بپوشاند، به گناه بندگان اشاره دارد و خطاها و اشتباهات شان را به آنها یادآوری می کند، تا شاید در حالی که در خانه ی خدا هستند توبه کنند و آمرزش بخواهند. این رنگ، همان رنگ سیاه پرچم حق قائم است؛ پرچم های سیاه به سنگ اشاره دارد و سنگ هم به آن اشاره می کند و این دو با رنگ سیاه خود، با گناه و خطای نقض عهد و ميثاقی که از خلق در عالم ذر گرفته شد، و همچنین به رنجی که حامل این گناه و حامل پرچم سیاهی که به

این خطا و گناه اشاره می‌کند، بر دوش می‌کشد، اشاره می‌نمایند؛ بنده‌ای که به نوشتن این عهد و پیمان موکل شد؛ او، همان حجرالاسود و همان قائم آل محمد است.

والحجر مرتبط بمسألة الفداء الموجودة في الدين الإلهي وعلى طول المسيرة المباركة لهذا الدين فدين الله واحد؛ لأنه من عند واحد، والفداء قد ظهر في الإسلام بأجلى صورة في الحسين(ع)، وقبل الإسلام تجد الفداء في الحنيفة دين إبراهيم(ع) بإسماعيل، وتجده أيضاً بعد الله والد الرسول محمد(ص)، وأيضاً تجده في اليهودية دين موسى(ع) بيحيى بن زكريا(ع)، وتجده في النصرانية بالمصلوب وبغض النظر عن كون النصارى يتوهمون أن المصلوب هو عيسى(ع) نفسه فإنهم يعتقدون بأن المصلوب هو حامل الخطيئة ومعتقداتهم وإن كان بها تحريف ولكن هذا لا يعني أنها جميعاً جاءت من فراغ تام وليس لها أي أصل في دين الله سبحانه حرقت عنه، بل كثير من العقائد المنحرفة في الحقيقة هي تستند إلى أصل ديني أخذها علماء الضلال غير العاملين وحرفوه وبنوا عليه عقيدة فاسدة، فقضية كون الرسل يتحملون بعض خطايا أممهم ليسيروا بالأمة ككل إلى الله موجودة في دين الله ولم تأت من فراغ، ويمكنك مراجعة نصوص التوراة مثلاً للإطلاع على تحمل موسى(ع) عناءً إضافياً لما يقترفه قومه من الخطايا، ورسول الله محمد(ص) تحمل خطايا المؤمنين.

و این سنگ با مسئله‌ی فدا شدن که در دین الهی و در طول مسیر یکتای مبارک این دین وجود دارد، ارتباط دارد؛ چرا که دین خدا یکی است؛ چون از سوی یگانه آمده است، و فداکاری و ایثار در اسلام با روشن‌ترین صورت در حسین(ع) تجلی یافت و قبل از اسلام نیز در دین حنیف ابراهیم(ع) با اسماعیل متجلی گشت. این موضوع را در عبدالله پدر حضرت محمد(ص) نیز می‌یابیم؛ و همچنین در دین یهود دین موسی(ع)، در یحیی پسر زکریا(ع) و در مسیحیت با مصلوب (به صلیب کشیده شده) جلوه‌گر شده است؛ صرف نظر از این که مسیحیان گمان می‌کنند که مصلوب، خود عیسی(ع) بوده

است؛ آنها اعتقاد دارند که فرد به دار آویخته شده همان بر دوش کشنده‌ی گناه است. چنین اعتقادی اگر چه دستخوش تحریف شده است ولی به آن معنا نیست که کاملاً پوچ باشد و هیچ اصل و ریشه‌ای در دین خدای سبحان که این اعتقاد از آن انحراف یافته است، نداشته باشد؛ بلکه بسیاری از عقاید منحرف، در حقیقت مستند به مبدأ دینی است و خاستگاه دینی دارد که علمای گمراه غیرعامل، آن را به دست گرفته، منحرف ساخته و عقیده فاسدی بر مبنای آن پایه‌ریزی کرده‌اند. این قضیه که پیامبران برخی خطاهای امت‌های خود را متحمل می‌شوند تا امت را جملگی به سوی خداوند سیر دهند، در دین خدا وجود دارد و بی‌پایه و اساس نیست. به عنوان مثال شما با مراجعه به متون تورات درمی‌یابید که موسی (ع) رنج و زحمت مضاعفی را متحمل می‌شود هنگامی که قومش گناهی را مرتکب می‌شوند. حضرت محمد (ص) نیز گناهان مؤمنین را متحمل می‌شود.

**قال تعالى: (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) [126]، وتفسيرها في الظاهر أنه تحمل خطايا أمته و غفرها الله له.**

خداوند متعال می‌فرماید: (تا خداوند گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید) [127].

تفسیر ظاهری آیه چنین است که او گناهان امت را بر دوش می‌گیرد و خداوند آنها را برای او می‌آمرزد.

عن عمر بن يزيد بياع السابري، قال: قلت لأبي عبد الله (ع): (قول الله في كتابه: (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ)، قال: ما كان له من ذنب ولا هم بذنب، ولكن الله حمّله ذنوب شيعته ثم غفرها له) ([128]).

از عمر بن يزيد بیاع سابری نقل شده است که گفت: به ابو عبدالله (ع) درباره‌ی آیه‌ی (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) سؤال کردم. حضرت (ع) فرمود: «پیامبر معصیتی نداشت و اراده‌ی معصیتی نکرد ولی خداوند گناهان شیعیان را بر او تحمیل فرمود، سپس آنها را برای او آمرزید».

وتحمل الرسل لخطايا أممهم لا يعني أنهم يتحملون خطيئة نقض العهد والميثاق عن منكري خلفاء الله الذين يموتون على هذا الإنكار، بل هم يتحملون خطيئة من غفل عن تذكر العهد والميثاق ونقضه مدة من الزمن في هذه الحياة الدنيا، كما أن تحملهم لخطايا أممهم لا يعني أنهم يصبحون أصحاب خطيئة عوضاً عن أممهم، بل معناه: أنهم يتحملون أثقالاً إضافية وعناءً إضافياً في تبليغ رسالاتهم في هذه الدنيا للناس، وهذا طبعاً بإرادتهم هم؛ لأنهم هم من يطلب هذا، فالأب الرحيم بأبنائه يتحمل نتائج أخطائهم في كثير من الأحيان، وإن كانت تسبب له عناءً ومشقة، وربما الآلام وقتل في سبيل الله كما هو الحال في الحسين (ع)؛ وذلك لأن الأب يرجو صلاح أبنائه في النهاية، وربما كثيرون لا يتذكرون العهد حتى يراق دم أبيهم ولي الله فيكون سبباً لتذكرهم العهد والميثاق، ولهذا تجد الحسين (ع) الذي شاء الله أن يجعله سبباً لتذكر عدد كبير من الخلق قد ترك الحج وأقبل يحث الخطى إلى مكان ذبحه (ع).

این که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این معنا نیست که آنها گناه نقض عهد و پیمان منکرین جانشین خدا را که بر این انکار می‌میرند، متحمل می‌شوند بلکه آنها گناه کسی را بر دوش می‌گیرند که از یادآوری این عهد و پیمان غفلت ورزیده و مدت زمانی در این زندگی دنیوی، نقض عهد نموده است. به علاوه این

که فرستادگان گناهان امت‌هایشان را متحمل می‌شوند به این مفهوم نیست که آنها به جای امت‌هایشان، خود اهل گناه و معصیت می‌شوند بلکه به این معنا است که آنها بارهای اضافی و زحمت و مشقت بیشتری در تبلیغ رسالات خود در این دنیا برای مردم بر دوش می‌گیرند که این موضوع، طبیعتاً با اراده‌ی خود آنها صورت می‌گیرد زیرا خودشان چنین چیزی را درخواست می‌نمایند. چه بسیار پیش می‌آید که یک پدر مهربان و دل‌سوز، پیامدهای خلاف‌کاری و اشتباه فرزندانش را بر عهده می‌گیرد هر چند ممکن است این کار زحمت و مشقت برای او در پی داشته باشد، و حتی گاهی اوقات رنج‌ها و کشته شدن در راه خدا را برای او رقم بزند همان‌طور که وضعیت حسین (ع) نیز همین‌گونه است، و این از آن رو است که پدر چشم امید دارد که در نهایت کار، فرزندانش اصلاح شوند. چه بسا که بسیاری عهد را به خاطر نمی‌آورند مگر آن‌گاه که خون پدرشان یعنی ولی خدا بر زمین ریخته شود و این کار عاملی می‌شود بر این که آنها عهد و پیمان را به یاد آورند. از این رو می‌بینیم که امام حسین (ع) که خداوند اراده فرمود تا او را سببی برای یادآوری عده‌ی بسیاری از خلائق قرار دهد، حج را رها می‌کند و مسیری را که به مکان ذبح شدنش منتهی می‌شود، در پیش می‌گیرد.

**أما علاقة الحجر بخطيئة آدم (ع) فهذا أمر قد تكفل الأئمة (ع) بيانه، وإن كان ربما خفي فيما مضى على الناس لعله أرادها الله سبحانه، بل وعلاقة الحجر بخطايا الخلق أيضاً قد تكفلوا بيانه، وقد بين هذا الأمر رسول الله محمد (ص) بأوضح بيان بالعمل - عندما قبّل الحجر - ولكنه بيان لمن لهم قلوب ويعون أفعال محمد (ص) الحكيم الذي يعمل الحكمة، لا كعمر بن الخطاب الذي يصرح أنه لا يفهم لماذا رسول الله محمد (ص) قبّل الحجر ويصرح أن نفسه وحقيقته لا تتقبل تقبيل الحجر ولكنه يفعله فقط لأنه رأى رسول الله محمد (ص) يفعل ذلك أمام آلاف المسلمين ولا يمكنه مخالفة محمد (ص)؛ لأنه يدعي أنه خليفته، فهو يسفه فعل محمد (ص) ويستن به مجبراً فأى مكر هذا.**

اما ارتباط سنگ با گناه آدم(ع)، موضوعی است که ائمه(ع) عهده‌دار تبیین آن شده‌اند، هر چند این مسئله بنا بر علتی که خداوند سبحان اراده فرموده، ممکن است چند صباحی در گذشته بر مردم پوشیده مانده باشد. ائمه(ع) همچنین تبیین رابطه‌ی سنگ با گناهان خلق را نیز بر عهده گرفته‌اند. پیامبر خدا حضرت محمد(ص) با واضح‌ترین بیان عملی -یعنی هنگامی که سنگ را بوسید- این موضوع را تشریح فرموده است و البته این عمل، بیانی برای کسانی است که بصیرت دارند و کارهای حضرت محمد(ص) را که حکیم است و حکیمانه عمل می‌کند، درمی‌یابند، نه همانند عمر بن خطاب که به صراحت می‌گوید نمی‌داند چرا پیامبر خدا حضرت محمد(ص) سنگ را بوسیده است! وی کاملاً بی‌پرده می‌گوید که نفس و حقیقتش بوسیدن سنگ را بر نمی‌تابد ولی فقط از این رو تن به این کار می‌دهد که دیده است که پیامبر خدا حضرت محمد(ص) این کار را در حضور هزاران نفر از مسلمانان انجام داده است. عمر بن خطاب نمی‌تواند با آن حضرت مخالفت ورزد زیرا ادعا می‌کند که جانشین او است. او کار حضرت محمد(ص) را سفیهانه می‌داند و از روی اکراه و اجبار آن عمل را انجام می‌دهد. آخر این چه مکر و حيله‌ای است!؟

**روی البخاري ومسلم وأحمد: (أن عمر جاء إلى الحجر فقبله وقال: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولولا أني رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك).**

بخاری و مسلم و احمد روایت کرده‌اند: «عمر به سوی حجر آمد و آن را بوسید و گفت: من می‌دانم که تو فقط سنگ هستی و نه سودی داری و نه زیانی به بار می‌آوری، و اگر ندیده بودم که رسول خدا(ص) تو را می‌بوسید، تو را نمی‌بوسیدم.»

وروى أحمد بسنده عن سويد بن غفلة، قال: (رأيت عمر يقبل الحجر ويقول: إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع، ولكني رأيت أبا القاسم صلى الله عليه وسلم بك حفيماً).

أحمد باسند خودش از سويد بن غفله روايت مي كند كه مي گويد: «عمر را ديدم كه حجر را مي بوسيد و مي گفت: من مي دانم كه تو سنگي هستي كه نه زياني مي رسانی و نه سودي، ولي ابالقاسم(ص) را ديدم كه تو را بسيار گرامي مي داشت.»

فعمربن الخطاب عندما قبل الحجر صرح بأنه كاره لهذا الفعل ومنكر له ومستخف بهذا الحجر وكونه الشاهد على العباد بالوفاء بالعهد والميثاق المأخوذ عليهم في الذر، (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) ([129])، وهذه إشارة جلية لمن لهم قلوب يفقهون بها، بأن عمر بن الخطاب منكر للعهد والميثاق المأخوذ ولذا فنفسه تشمئز من الحجر الشاهد، وبالتالي يحاول عمر إنكار كون الحجر شاهداً حقيقياً، فيخاطب عمر بن الخطاب الحجر الشاهد والحجر الأساس والحجر الأسود بقوله: (إني لأعلم أنك حجر لا تضر ولا تنفع)، وبما أن الناس الذين كانوا يحيطون بعمر في هذا الموقف قد رأوا رسول الله محمداً(ص) حفي بهذا الحجر شديد الاهتمام به ويقبل هذا الحجر ويسجد عليه، بل هم أنفسهم قد ورثوا عن حنيفة إبراهيم (ع) تقديس هذا الحجر والاهتمام به، لذا تدارك عمر قوله بفعله فقبل الحجر ولكن بعد ماذا؟! بعد أن سقاه عمر تقبيل الحجر الأسود بأنه حجر لا يضر ولا ينفع، وبالتالي فلا حكمة في تقبيله، وبالتالي فإن عمر بقوله وفعله أراد أن يهمل الحجر الأسود وينفي كونه شاهداً، ويجعل تقبيل رسول الله(ص) للحجر وسجوده عليه أمراً مبهماً غير مفهوم خال من الحكمة، والحقيقة أنه لو كان الحجر الأسود لا يضر ولا ينفع لكان فعل رسول الله(ع) وحاشاه خالياً من الحكمة، ولا يمكن أن يكون فعل رسول الله(ص) له معنى وحكيماً إن لم يكن هذا الحجر يضر وينفع بإذن الله وبحوله وقوته سبحانه، إذن فمشيئة

الله أن يظهر ما يبطنه عمر من موقف تجاه الحجر أو العبد الموكل بالعهد والميثاق أو قائم آل محمد، وسبحان الله لا يضر الإنسان سوءاً إلا أظهره الله في فلتات لسانه.

بنابراین عمر بن خطاب وقتی حجر را بوسید، تصریح کرد که از این کار بیزا و متنفر است و این سنگ را خوار و سبک می‌شمارد در حالی که او شاهی بر بندگان بر عهد و میثاق گرفته شده از آنان در عالم ذر می‌باشد: (و پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندان شان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگوئید که ما از آن بی‌خبر بودیم) ([130]). و این اشاره‌ای آشکار برای کسانی است که دل‌هایی دارند که با آن می‌فهمند، به این که عمر بن خطاب، منکر عهد و پیمان گرفته شده است و در نتیجه نفس وی از سنگ شاهد بیزار و منزجر است. در نتیجه، عمر می‌کوشد این واقعیت را که حَجَر شاهد حقیقی است انکار کند، پس سنگِ شاهد، سنگِ اساس و حجر الاسود را با عبارت «من می‌دانم که تو نه زبانی می‌رسانی و نه سودی» مخاطب قرار می‌دهد. از آنجا که مردمی که گرداگرد عمر بودند، در همین موضع، پیامبر خدا حضرت محمد(ص) را دیده بودند که این سنگ را بسیار گرامی می‌داشت و نسبت به آن اهتمام فراوانی می‌ورزید و آن را می‌بوسید و بر آن سجده می‌کرد، حتی خود آنها تقدیس و اهتمام به این سنگ را از دین حنیف ابراهیم(ع) به ارث برده بودند، لذا عمر پس از انجام آن عمل، درصدد جبران سخنش برآمد، ولی چه حاصل؟ پس از آن که عمر بوسیدن حجرالاسود را بی‌خردی خواند چرا که نه سودی می‌رساند و نه زبانی دارد، بوسیدن آن فارغ از هر نوع حکمتی است و لذا عمر با گفتار و کردار خود می‌خواست حجرالاسود را نادیده بگیرد و آن را بی‌اهمیت جلوه دهد و شاهد بودن آن را منتفی سازد و بوسه‌ی پیامبر خدا(ص) بر حجر و سجده‌گزاری حضرت بر آن را موضوعی مبهم، نامفهوم و عاری از حکمت جلوه دهد. واقعیت آن است که اگر حجر الاسود نه زبانی



می‌رساند و نه سودی به بار دارد، کار پیامبر خدا(ص) خالی از حکمت می‌بود که هرگز چنین نیست و امکان ندارد که عمل پیامبر خدا(ص) معنا و حکمتی در بر داشته باشد، اگر این سنگ به اذن خدا و با حول و قوت الهی خالی از سود و زیان می‌بود. بنابراین خواست و مشیت الهی بر آن بود که آن‌چه را که عمر نسبت به حجر یا بنده‌ی موکل به عهد و پیمان یا قائم آل محمد(ع) در دلش نهفته می‌داشت، برملا سازد. سبحان الله آدمی نیت سوء را در دل پنهان نمی‌دارد مگر این که خداوند آن را در لغزش‌های گفتاری‌اش پدیدار می‌گرداند.

**وقد تكفل رسول الله محمد(ص) بيان أهمية الحجر الأسود وفضله، بأقواله وأفعاله، ويكفي أن تعرف أن رسول الله(ص) قبله وسجد عليه ولم يسجد رسول الله(ص) على جزء من الكعبة غير الحجر الأسود وبلغ عظيم هذا الأمر وأهميته أن رسول الله(ص) قال: (استلموا الركن، فإنه يمين الله في خلقه، يصافح بها خلقه مصافحة العبد أو الدخيل، ويشهد لمن استلمه بالموافاة)<sup>[131]</sup>، والمراد بالركن أي الحجر الأسود؛ لأنه موضوع فيه.**

پیامبر خدا حضرت محمد(ص) اهمیت حجرالاسود و ارزش و فضیلت آن را با گفتار و کردار خود بر عهده گرفت و همین بس که بدانی پیامبر خدا(ص) آن را بوسید و بر آن سجده کرد، و این در حالی است که پیامبر خدا(ص) جز بر حجرالاسود، بر هیچ جای دیگر کعبه سجده ننموده است. عظمت و اهمیت این موضوع تا آن جا رسید که پیامبر خدا(ص) فرمود: «رکن را استلام (ببوسید و لمس) کنید چون او دست خدا بین بندگانش است که با آن با مخلوقاتش مصافحه می‌کند، مانند مصافحه‌ای که با بنده‌ی خود و یا با پناهنده‌ی خود می‌کند، و آن سنگ نسبت به کسانی که او را لمس می‌کنند و می‌بوسند در روز قیامت شهادت به برخورد و ملاقات و وفای به عهد و میثاق

می دهد» ([132]) منظور از رکن، حجرالاسود است زیرا این سنگ در آن کار گذاشته شده است.

وتابع الأئمة (ع) نهج رسول الله (ص) في بيان أهمية الحجر بأقوالهم وأفعالهم، فبيّنوا أن الحجر هو حامل كتاب العهد والميثاق وأن آدم قد بكى أربعين يوماً ونصب مجلساً للبكاء بقرب الحجر ليكفر عن خطيئته في نقض العهد: (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً) ([133])، وأن الحجر كان درة بيضاء تضيء ولكنه في الأرض تحول للسواد بسبب خطايا العباد، فهذه الكلمات والأفعال المباركة التي كرروها مرات أمام أصحابهم كلها تأكيد وبيان لأهمية الحجر الأسود ولعلاقة الحجر بالخطيئة الأولى، بل والخطايا على طول مسيرة الإنسانية في هذه الأرض.

ائمه (ع) نیز شیوهی پیامبر خدا (ص) در بیان اهمیت سنگ را با گفتار و کردار خود ادامه دادند و بیان داشتند که سنگ، حامل کتاب عهد و پیمان است و این که آدم چهل روز گریست و مجلس گریه و سوگواری نزدیک سنگ برپا کرد تا گنااهش در نقض عهد مورد بخشش قرار گیرد: (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم ولی فراموش کرد، و شکیبایش نیافتیم) ([134]). این سنگ در ابتدا مرواریدی درشت و درخشان بود ولی در زمین به سبب گناهان بندگان، سیاه شد. این کلمات و اعمال مبارکی که (ائمه (ع)) بارها پیش روی اصحاب خود تکرار نموده اند، همگی تأکید و بیان اهمیت حجرالاسود است و این که حجر با گناه نخستین و بلکه با تمام گناهانی که در طول مسیر انسانیت بر روی این زمین صورت می گیرد، ارتباط دارد.

عَنْ بُكَيْرِ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: (سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) لِأَيِّ عِلَّةٍ وَضَعَ اللَّهُ الْحَجَرَ فِي الرُّكْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ تُقْبَلُ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ أُخْرِجَ مِنَ الْجَنَّةِ، وَلِأَيِّ عِلَّةٍ وَضِعَ مِيثَاقُ الْعِبَادِ وَالْعَهْدُ فِيهِ وَلَمْ يُوضَعْ فِي غَيْرِهِ، وَكَيْفَ السَّبَبُ فِي ذَلِكَ تُخْبِرُنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ فَإِنَّ

تَفَكَّرِي فِيهِ لَعَجَبٌ. قَالَ: فَقَالَ: سَأَلْتُ وَأَعْضَلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَقْصَيْتَ فَافْهَمِ الْجَوَابَ وَفَرِّغْ قَلْبَكَ وَأَصْنَعْ سَمْعَكَ أُخْبِرْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَضَعَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَهِيَ جَوْهَرَةٌ أُخْرِجَتْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ (ع)، فَوُضِعَتْ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ لَعَلَّةَ الْمِيثَاقِ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ تَرَاعَى لَهُمْ، وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ يَهْبِطُ الطَّيْرُ عَلَى الْقَائِمِ (ع)، فَأَوَّلُ مَنْ يُبَايِعُهُ ذَلِكَ الطَّائِرُ وَهُوَ وَاللَّهُ جِبْرَائِيلُ (ع)، وَإِلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ يُسْنَدُ الْقَائِمُ ظَهْرَهُ وَهُوَ الْحُجَّةُ وَالِدَلِيلُ عَلَى الْقَائِمِ، وَهُوَ الشَّاهِدُ لِمَنْ وَافَاهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، وَالشَّاهِدُ عَلَى مَنْ آدَى إِلَيْهِ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ (عزوجل) عَلَى الْعِبَادِ.

از بکیربن اعین روایت شده است که می گوید: (از حضرت ابا عبد الله (ع) پرسیدم: برای چه خداوند حجر را در رکنی که فعلاً در آن است قرار داد نه در ارکان دیگر؟ و برای چه بوسیده می شود؟ و برای چه از بهشت خارج شد؟ و برای چه میثاق و عهد بندگان در آن قرار داده شده است نه در جای دیگر؟ فدایت شوم از علت این موارد مرا با خبر کنید که سرگردان و متحیر می باشم؟ بکیر می گوید: امام (ع) فرمودند:

«از مسأله‌ی بسیار مشکل و سختی پرسیدی و پی گیری نمودی. پس بدان و دلت را فارغ بدار و گوش فراده تا ان شاء الله تو را باخبر سازم. خداوند تبارک و تعالی حجر الأسود را که گوهری بود از بهشت بیرون آورد و نزد حضرت آدم (ع) قرار داد و در آن رکن قرار داده شد زیرا میثاق و پیمان خلایق در آن بود. به این صورت که: زمانی که ذریه‌ی بنی آدم را از صلب آن‌ها خارج نمود، خداوند در همین مکان از آن‌ها عهد و پیمان را اخذ نمود و در این مکان ایشان را رؤیت کرد و نیز از همین مکان پرنده بر حضرت قائم (ع) فرود می آید و اولین نفری که با قائم بیعت می کند آن پرنده است که به خدا سوگند، همان جبرئیل (ع) می باشد. به همین مقام قائم (ع) تکیه می دهد در حالی که او دلیل و حجتی است برای قائم و شاهده‌ی است برای کسی که عهدش را در

آن مکان وفا می کند و شاهدهی است بر کسی که در آن مکان عهد و میثاقی که خداوند عزوجل از بندگان گرفته است را ادا می نماید.

وَأَمَّا الْقُبْلَةُ وَالْإِسْتِلامُ فَلَعَلَّ الْعَهْدَ تَجْدِيداً لِدَلِكِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَتَجْدِيداً لِلْبَيْعَةِ لِيُؤدُّوا إِلَيْهِ الْعَهْدَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فِي الْمِيثَاقِ فَيَأْتُوهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَيُؤدُّوا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْأَمَانَةَ الَّذِينَ أَخَذَا عَلَيْهِمْ، أَلَا تَرَى أَنَّكَ تَقُولُ أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَمِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُؤَافَاةِ وَوَاللَّهِ مَا يُؤدِّي ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا، وَلَا حَفِظَ ذَلِكَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ أَحَدٌ غَيْرُ شِيعَتِنَا، وَإِنَّهُمْ لَيَأْتُوهُ فَيَعْرِفُهُمْ وَيُصَدِّقُهُمْ، وَيَأْتِيهِ غَيْرُهُمْ فَيُنْكِرُهُمْ وَيُكذِّبُهُمْ وَذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَحْفَظْ ذَلِكَ غَيْرُكُمْ، فَلكُمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ وَعَلَيْهِمْ وَاللَّهِ يَشْهَدُ بِالْخَفْرِ وَالْجُحُودِ وَالْكَفْرِ، وَهُوَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجِيءُ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنَانِ فِي صُورَتِهِ الْأُولَى يَعْرِفُهُ الْخَلْقُ وَلَا يُنْكِرُهُ، يَشْهَدُ لِمَنْ وَافَاهُ وَجَدَّدَ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ عِنْدَهُ بِحَفِظِ الْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَيَشْهَدُ عَلَى كُلِّ مَنْ أَنْكَرَ وَجَحَدَ وَنَسِيَ الْمِيثَاقَ بِالْكَفْرِ وَالْإِنْكَارِ.

اما بوسیدن و لمس کردنش به جهت تجدید عهد و میثاق است؛ تجدید پیمانی به جهت بازگردانیدنش به او، پیمانی که خداوند در عالم ذر از آنها گرفته است. بنابراین در هر سال نزد حجر می آیند و آن عهد و پیمانی که از ایشان گرفته شده است را به او باز می گردانند؛ آیا توجه نمی کنی که وقتی به حجر می رسی می گویی: امانتم را ادا کردم و میثاقم را تجدید نمودم تا برایم شهادت دهی که به عهدم وفا نمودم؟ به خدا سوگند غیر از شیعیان ما احدی آن عهد را ادا نمی کند و غیر از ایشان هیچ کس آن عهد و میثاق را نگه نداشته است. هرگاه شیعیان نزدش می آیند ایشان را می شناسد و تصدیق شان می کند و دیگران که به حضورش می رسند انکارشان کرده و تکذیب شان می نماید؛ به این جهت که غیر از شما شیعیان کسی آن امانت و عهد را حفظ و نگه داری نکرده است و به خدا سوگند که به نفع شما و علیه و به ضرر دیگران شهادت می دهد؛ یعنی شهادت می دهد که شما به عهد وفا کردید و غیر شما آن را نقض و انکار

کردند و به آن کفر ورزیدند در حالی که شهادت حجر در روز قیامت حجت بالغه‌ی خداوند بر آنان است. در روز قیامت حجر می‌آید در حالی که زبانی گویا و دو چشم دارد و این هیأت حجر همان صورت اولین او است که تمام خلائق او را با آن صورت می‌شناسند و انکارش نمی‌کنند. برای هر کسی که به او وفا نماید و عهد و میثاقی که نزد او است را با حفظ کردنش و ادای امانت به جا آورد، شهادت می‌دهد و علیه هر کسی که آن را انکار نماید و عناد ورزد و با کفر و انکار، میثاق را فراموش نماید، شهادت می‌دهد.

فَأَمَّا عَلَّةٌ مَا أَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَهَلْ تَدْرِي مَا كَانَ الْحَجَرُ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: كَانَ مَلَكًا مِنْ عُظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ عِنْدَ اللَّهِ، فَلَمَّا أَخَذَ اللَّهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمِيثَاقَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَأَقْرَبَ ذَلِكَ الْمَلِكُ فَاتَّخَذَهُ اللَّهُ أَمِينًا عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَأَلْقَمَهُ الْمِيثَاقَ وَأَوْدَعَهُ عِنْدَهُ وَاسْتَعْبَدَ الْخَلْقَ أَنْ يُجَدِّدُوا عِنْدَهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ الْإِقْرَارَ بِالْمِيثَاقِ وَالْعَهْدِ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ (عزوجل) عَلَيْهِمْ، ثُمَّ جَعَلَهُ اللَّهُ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ يُذَكِّرُهُ الْمِيثَاقَ وَيُجَدِّدُ عِنْدَهُ الْإِقْرَارَ فِي كُلِّ سَنَةٍ، فَلَمَّا عَصَى آدَمُ وَأَخْرَجَ مِنَ الْجَنَّةِ أَنْسَاهُ اللَّهُ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ الَّذِي أَخَذَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى وَوَلَدِهِ لِمُحَمَّدٍ (ص) وَلِوَصِيِّهِ (ع) وَجَعَلَهُ تَائِبًا حَيْرَانَ، فَلَمَّا تَابَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ حَوْلَ ذَلِكَ الْمَلِكِ فِي صُورَةِ دُرَّةٍ بَيْضَاءَ فَرَمَاهُ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَى آدَمَ (ع) وَهُوَ بَارِضُ الْهِنْدِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ أَنْسَ إِلَيْهِ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ بِأَكْثَرٍ مِنْ أَنَّهُ جَوْهَرَةٌ وَأَنْطَقَهُ اللَّهُ (عزوجل) فَقَالَ لَهُ: يَا آدَمُ، أَتَعْرِفُنِي؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَجَلَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكَ ذَكَرَ رَبِّكَ، ثُمَّ تَحَوَّلَ إِلَى صُورَتِهِ الَّتِي كَانَ مَعَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لِآدَمَ: أَيْنَ الْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ؟ فَوَثَبَ إِلَيْهِ آدَمُ وَذَكَرَ الْمِيثَاقَ وَبَكَى وَخَضَعَ لَهُ وَقَبَّلَهُ وَجَدَّدَ الْإِقْرَارَ بِالْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ، ثُمَّ حَوَّلَهُ اللَّهُ (عزوجل) إِلَى جَوْهَرَةِ الْحَجَرِ دُرَّةً بَيْضَاءَ صَافِيَةً تُضِيءُ، فَحَمَلَهُ آدَمُ (ع) عَلَى عَاتِقِهِ إِجْلَالًا لَهُ وَتَعْظِيمًا، فَكَانَ إِذَا أَعْيَا حَمَلَهُ عَنْهُ جِبْرَائِيلُ (ع) حَتَّى وَافَى بِهِ مَكَّةَ فَمَا زَالَ يَأْنَسُ بِهِ بِمَكَّةَ وَيُجَدِّدُ الْإِقْرَارَ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ (عزوجل) لَمَّا بَنَى الْكَعْبَةَ وَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ لِأَنَّهُ

تَبَارَكَ وَتَعَالَى حِينَ أَخَذَ الْمِيثَاقَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ أَخَذَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ، وَفِي ذَلِكَ الْمَكَانِ أَلْقَمَ الْمَلِكُ الْمِيثَاقَ وَلِذَلِكَ وَضَعَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ وَنَحَى آدَمَ مِنْ مَكَانِ الْبَيْتِ إِلَى الصَّفَا وَحَوَاءَ إِلَى الْمَرْوَةِ وَوَضَعَ الْحَجَرَ فِي ذَلِكَ الرُّكْنِ، فَلَمَّا نَظَرَ آدَمُ مِنَ الصَّفَا وَقَدْ وُضِعَ الْحَجَرُ فِي الرُّكْنِ كَبَّرَ اللَّهُ وَهَلَّلَهُ وَمَجَّدَهُ فَذَلِكَ جَرَتْ السُّنَّةُ بِالتَّكْبِيرِ وَاسْتِقْبَالِ الرُّكْنِ الَّذِي فِيهِ الْحَجَرُ مِنَ الصَّفَا، فَإِنَّ اللَّهَ أَوْدَعَهُ الْمِيثَاقَ وَالْعَهْدَ دُونَ غَيْرِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ (عزوجل) لَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ (ص) بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِّيٍّ (ع) بِالْوَصِيَّةِ اصْطَكَّتْ فَرَائِصُ الْمَلَائِكَةِ، فَأَوَّلُ مَنْ أُسْرِعَ إِلَى الْإِقْرَارِ ذَلِكَ الْمَلِكُ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ أَشَدُّ حُبًّا لِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْهُ وَلِذَلِكَ اخْتَارَهُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ وَالْقَمَةَ الْمِيثَاقَ وَهُوَ يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَهُ لِسَانٌ نَاطِقٌ وَعَيْنٌ نَاطِرَةٌ يَشْهَدُ لِكُلِّ مَنْ وَاَفَاهُ إِلَى ذَلِكَ الْمَكَانِ وَحَفِظَ الْمِيثَاقَ) ([135]).

اما علت این که خداوند آن را از بهشت خارج نمود، آیا می دانی اصل حجر الأسود چیست؟ بکیر می گوید: عرضه داشتیم: خیر. حضرت (ع) فرمودند: حجر، ملکی عظیم الشان و از بزرگان ملائکه بود و وقتی خداوند از ملائکه میثاق را اخذ نمود آن ملک اولین نفری از ملائکه بود که به آن ایمان آورد و اقرار نمود. بنابراین خداوند او را بر جمیع مخلوقاتش امین قرار داد و میثاق خلایق را در او به رسم امانت قرار داد و از تمام مخلوقات اقرار گرفت که در هر سال نزد او اقرار به میثاق و عهدهی که خداوند عزوجل از آن ها گرفته است را تجدید نمایند. سپس خداوند او را همنشین آدم (ع) در بهشت قرار داد تا وی را متذکر میثاق مزبور نماید و نیز هر سال آدم (ع) نزد او به عهد و پیمان گرفته شده اقرار کند و آن را به این وسیله تجدید نماید. وقتی آدم (ع) عصیان نمود و از بهشت بیرون شد خداوند متعال آن عهد و پیمانی را که از او گرفته بود و همچنین برای فرزندانش بر محمد (ص) و و صیش (ع) گرفته بود از یادش برد و او را سرگردان و حیران نمود. هنگامی که خداوند توبه ی آدم (ع) را پذیرفت، آن ملک را به صورت مروارید سفیدی از بهشت به سوی آدم (ع) پرتاب نمود در حالی که او در سرزمین هند بود. هنگامی که نگاه آدم (ع) به او افتاد، با او انس گرفت ولی بیش از

این که گوهری گران قدر است، شناختی نسبت به آن نداشت. خداوند عزوجل آن سنگ را به نطق آورد و گفت: ای آدم آیا مرا می شناسی؟ گفت: خیر! سنگ گفت: البته که مرا می شناسی منتهی شیطان بر تو غالب شد و پروردگارت را از یادت برد. سپس به همان صورتی که در بهشت با آدم بود درآمد و به او گفت: کجا رفت آن عهد و میثاق؟ آدم به سوی او پرید و میثاق به یادش آمد و گریست و برای سنگ خضوع و خشوع نمود و آن را بوسید و اقرار به عهد و میثاق را نزد او تجدید کرد. سپس خداوند او را به گوهری سفید و شفاف و نورانی و درخشنده تبدیل فرمود. آدم (ع) با عزت و احترام آن را بر دوش خود گرفت و حمل نمود و هرگاه خسته می شد جبرئیل (ع) آن را از آدم می گرفت و با خود حمل می کرد و به همین منوال می رفتند تا به مکه رسیدند. آدم (ع) در مکه پیوسته با آن مانوس بود و روز و شب میثاق و عهد را با اقرار برای او، تجدید می نمود. سپس خداوند عزوجل وقتی کعبه را بنا نمود، سنگ را در آن مکان قرار داد چرا که وقتی خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم عهد و میثاق گرفت، در آن مکان اخذ نمود و در آن مکان آن ملک میثاق را در خود فرو برد؛ به همین علت خداوند حجر را در آن رکن قرار داد. سپس خداوند آدم را از جای بیت به طرف صفا و حوا را به جانب مروه راند و سنگ را در آن رکن قرار داد. وقتی آدم از صفا چشمش به حجر افتاد که در رکن نصب شده بود، الله اکبر و لا اله الا الله گفت و خدا را تمجید و تعظیم نمود به همین علت سنت است که در هنگام روبه رو شدن با رکنی که حجر در آن است، از صفا تکبیر بگویند. خداوند عهد و میثاق را در او به ودیعه نهاد نه در هیچ ملک دیگری؛ چرا که وقتی خداوند عزوجل بر ربوبیت خودش و بر پیامبری حضرت محمد (ص) و بر وصایت امیر المؤمنین (ع) پیمان گرفت، پشت ملائکه لرزید در حالی که آن ملک اولین کسی بود که به اقرار شتاب نمود و در بین ایشان، دوست دارتر از او نسبت به محمد و آل محمد (ع) وجود نداشت. از این رو خداوند او را از بین ایشان اختیار فرمود و میثاق را در او قرار داد. او روز قیامت می آید در حالی که زبانی گویا و چشم بینا دارد و

برای هر کسی که در آن مکان عهد خود را وفا کند و میثاقش را حفظ نماید، شهادت خواهد داد».[136]

ورسول الله محمد(ص) دخل بيت الله فبدأ بالحجر وختم بالحجر وأمر أصحابه أن يكون آخر عهدهم بالبيت استلام الحجر، بل ويستحب أن يستلم الحجر في كل طواف، ومس الحجر يسبب غفران الذنوب وحط الخطايا، بل وسجد رسول الله محمد(ص) على الحجر الأسود ووضع جبهته عليه بعد أن قبله، فماذا يمكن أن تفهم من هذا غير أن الحجر هو أهم ما في البيت.

پیامبر خدا حضرت محمد(ص) وارد خانه‌ی خدا شد و کارش را با حجر آغاز کرد و به آن خاتمه داد و به اصحابش نیز دستور داد که آخرین کار آنها در خانه‌ی خدا استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. حتی استلام حجر در هر طواف مستحب است و لمس کردن حجر باعث آمرزش گناهان و ریزش خطاها می‌شود. پیامبر خدا حضرت محمد(ص) بر حجر الاسود سجده گزارد و پس از آن که سنگ را بوسید، پیشانی بر آن نهاد. از اینها چه می‌توان دریافت جز این که حجر الاسود، مهم‌ترین چیز در خانه‌ی خدا باشد؟

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): (ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) الْحَجَّ فَكَتَبَ إِلَيَّ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤَدِّنُهُمْ بِذَلِكَ لِيَحْجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ ..... فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى بَابِ الْمَسْجِدِ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ وَذَكَرَ ابْنَ سِنَانَ أَنَّهُ بَابُ بَنِي شَيْبَةَ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ، ثُمَّ أَتَى الْحَجَرَ فَاسْتَلَمَهُ فَلَمَّا طَافَ بِالْبَيْتِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ (ع) وَدَخَلَ زَمْرًا فَشَرِبَ مِنْهَا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا وَاسْعَاءً وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ، فَجَعَلَ يَقُولُ ذَلِكَ وَهُوَ مُسْتَقْبِلُ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ قَالَ



**لِأَصْحَابِهِ: لِيَكُنْ آخِرُ عَهْدِكُمْ بِالْكَعْبَةِ اسْتِلامَ الْحَجَرِ، فَاسْتَلَمَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الصَّفَا) ([137]).**

از عبدالله بن سنان روایت شده است که امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا (ص) حج را بیان فرمود. پس برای هر کسی که وارد اسلام شده است و نوشته‌اش به او می‌رسد، نوشت که رسول خدا (ص) اراده‌ی حج نمود و آنها را نیز به آن فرامی‌خواند که هر کسی که در توانش هست، حج را به جا آورد... پس وقتی به درب مسجد رسید رو به سوی کعبه نمود (و ابن سنان می‌گوید که آن در، درب بنی شیبه بود)؛ خداوند را حمد و ستایش نمود و او را ثنا گفت و بر پدرش ابراهیم درود فرستاد. سپس به سوی حجر آمد و آن را استلام نمود. وقتی خانه را طواف نمود پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند و داخل زمزم شد و از آن نوشید، سپس فرمود: خداوندا، از تو علم سودمند و روزی گشاده و شفا از هر درد و بیماری را مسئلت می‌نمایم. پیامبر (ص) در حالی که روبه‌روی کعبه بود این جملات را بیان فرمود. سپس به یارانش فرمود: آخرین عهد شما به کعبه استلام (لمس و بوسیدن) حجر باشد. سپس آن را استلام نمود و به سوی صفا خارج شد»، ([138])

**وروی البیهقی عن ابن عباس، قال: (رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم سجد على الحجر) ([139]).**

بیهقی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «پیامبر خدا (ص) را دیدم که بر سنگ سجده نمود».

**ولابد من الالتفات إلى أمر مهم جداً وهو أن رسول الله (ص) قد سن ركعتي الطواف عند مقام إبراهيم وكان رسول الله (ص) والأئمة (ع) يصلون عند مقام إبراهيم (ع)، والذي يقف في صلاته عند مقام إبراهيم (ع) يكون الحجر الأسود بين يديه وفي قبلته، وهذا يبين بوضوح تام**

انطباق هذه الآية على قائم آل محمد أو يوسف آل محمد أو الحجر الأسود: (إذ قال يوسف لأبيه يا أبتِ إنِّي رأيتُ أحدَ عشرَ كوكباً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ) [140]، وقد بيّنت سابقاً ما معنى هذا السجود عندما بيّنت تأويل هذه الآية في الإمام المهدي (ع)، ولكن السجود هنا عندما تأوّل في القائم يكون لفاطمة والسر المستودع فيها معاً، تماماً كما أن السجود للكعبة والحجر الأسود المودع فيها، فيكون هنا الشمس محمد(ص)، والقمر علي (ع)، والأحد عشر كوكباً هم الأئمة (ع) من ولد علي (ع) وفاطمة (ع)، وهم (الحسن والحسين وعلي ومحمد وجعفر وموسى وعلي ومحمد وعلي والحسن ومحمد)، وسجودهم بمعنى أنهم يمهدون للقائم ولإقامة العدل وإنصاف المظلوم وبالخصوص أخذ حق صاحبة المظلومية الأولى والأعظم منذ خلق الله الخلق وإلى أن تقوم الساعة.

موضوع بسیار مهمی که نباید از آن غافل شد این است که پیامبر خدا(ص) دو رکعت در مقام ابراهیم را در طواف سنت نهاد و پیامبر خدا(ص) و ائمه(ع) در مقام ابراهیم(ع) نماز می گزاردند. کسی که برای نماز در مقام ابراهیم (ع) بایستد، حجر الاسود مقابل او و در جهت قبله اش قرار می گیرد و این به وضوح کامل بر انطباق آیهی زیر بر قائم آل محمد (ع) یا یوسف آل محمد (ع) یا حجرالاسود دلالت دارد: (آنگاه که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه دیدم؛ دیدم که سجده ام می کنند) [141]. قبلاً معنی این سجده را هنگامی که این آیه را بر امام مهدی (ع) تأویل کردم، بیان نمودم ولی سجده در اینجا به هنگام تأویل آن بر قائم برای فاطمه و سرّ به ودیعه نهاده شده در او می باشد درست مانند این که سجده برای کعبه و حجرالاسود نهاده شده در آن است؛ بنابراین در اینجا خورشید محمد(ص) است و ماه، علی(ع) و یازده ستاره نیز ائمه (ع) از فرزندان علی(ع) و فاطمه(ع) می باشند که عبارتند از: «حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد» و سجدهی آنها به این معنا است که آنها برای قائم و برای برپایی عدل و دادخواهی از

مظلوم زمینه‌سازی می‌کند؛ به ویژه برای احقاق حق آن بانویی که از زمانی که خداوند خلق را آفرید تا آن‌گاه که قیامت برپا شود، صاحب نخستین و عظیم‌ترین مظلومیت می‌باشد.

أما سجود بقية الخلق ممن فرض عليهم أن يسجدوا إلى الكعبة وبالتالي إلى الحجر الأسود فهو بمثابة إشارة واضحة وبيان أنهم بأجمعهم يمهدون للقائم سواء شاءوا أم أبوا، قال تعالى: (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ) ([142]). فالكل يمهّد للوارث أو القائم شاءوا أم أبوا، فالشمس والقمر والنجوم يمهّدون للقائم، وأيضاً من حقّ عليه العذاب يمهّد للقائم وكل بحسبه، فحركة الخلق ومسيرتهم العامة هي تمهيد للقائم الذي ينصف المظلومين، وإن كان أكثر الخلق يجهلون هذا، تماماً كطوافهم بالكعبة والحجر الأسود المودع فيها، مع أنهم لا يكادون يفقهون شيئاً من طوافهم.

اما سجده‌گزارى ساير خلائق يعنى كسانى كه سجده كردن به كعبه و به دنبال آن سجده كردن به حجر الاسود بر آنها واجب است، اشاره‌اى آشكار بر اين است كه آنها همگى براى قائم زمينه‌سازى مى‌كنند، چه بخواهند و چه نخواهند! خداى تعالى مى‌فرمايد: (آيا نديده‌اى كه هر كس در آسمان‌ها و هر كس كه در زمين است و آفتاب و ماه و ستارگان و كوه‌ها و درختان و جنبنندگان و بسيارى از مردم خدا را سجده مى‌كنند؟ و بر بسيارى عذاب حق است و هر كه را خدا خوار سازد، هيچ گرامى دهنده‌اى نخواهد داشت زيرا خدا هر چه بخواهد همان مى‌كند) ([143]). بنابراین همگى در حال زمينه‌سازى براى وارث يا قائم هستند، چه بخواهند و چه نخواهند! خورشيد و ماه و ستارگان براى قائم مقدمات را فراهم مى‌كنند. همچنين كسى كه عذاب بر او محقق شده است نيز زمينه‌ساز قائم است، هر يك به فراخور حال و

وضعیت خود. حرکت خلاق و مسیر عمومی آنها زمینه‌سازی برای قائم است؛ کسی که از ستم‌دیدگان دادخواهی می‌کند. البته اکثر مردم نسبت به این موضوع جاهل‌اند، دقیقاً مانند طوافی که گرد کعبه و حجرالاسود که در کعبه قرار داده شده است، می‌نمایند و با این حال از طواف خود چیزی نمی‌فهمند.

**أما في الأديان السابقة فقد ذكر الحجر أيضاً في التوراة والإنجيل:**

**(قال لهم يسوع أما قرأتم قط في الكتب الحجر الذي رفضه البنائون هو قد صار رأس الزاوية ومن قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا لذلك أقول لكم أن ملكوت الله ينزع منكم ويعطى الأمة التي تعمل إثمارة ومن سقط عليه هذا الحجر يترضض ومن سقط هو عليه يسحقه) ([144]).**

در ادیان پیشین، نام سنگ در تورات و انجیل نیز آمده است:

«42 آن‌گاه عیسی به آنها فرمود: مگر در کتاب نخوانده‌اید که آن سنگی که معماران ردّش نمودند، رأس زاویه شد (سنگ اصلی بنا شد). این کار پروردگار است و به نظر ما عجیب می‌باشد. 43 بنابراین به شما می‌گویم که ملکوت خدا از شما گرفته و به امتی داده خواهد شد که ثمرات و میوه‌هایی شایسته به بار آورد. 44 اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد کوفته و خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را می‌کوبد و نرم می‌کند.» ([145])

**فالحجر الذي تكلم عنه عيسى (ع) هو في أمة أخرى غير الأمة التي كان يخاطبها، فالملكوت ينزع من الأمة التي كان يخاطبها عيسى (ع)، وهم بنو إسرائيل والذين آمنوا بعيسى (ع) - لأنه كان يخاطب بهذا الكلام تلاميذه المؤمنين به وغيرهم من بقية الناس - ويعطى للأمة المرتبطة بالحجر التي تعمل إثمارة الملكوت، فكلام عيسى (ع) واضح كل الوضوح؛ أنه في بيان فضل حجر الزاوية، وإن الملكوت سينزع في النهاية ممن**

## يدعون أتباع عيسوي يعطى لأمة الحجر وهم أمة محمد وآل محمد(ص)، فعيسى (ع) ربط بحكمة بين الحجر وبين الأمة التي تعطي الملكوت في النهاية

سنگی که عیسی(ع) در مورد آن صحبت کرده است، در امت دیگری غیر از امتی که او آنها را خطاب قرار داده بود، می باشد. ملکوت از امتی که عیسی(ع) آنها را مخاطب نموده بود یعنی بنی اسرائیل و کسانی که به عیسی(ع) گرویدند ستانده می شود زیرا او این سخنان را خطاب به شاگردانش که به او ایمان داشتند و نیز دیگر مردمان بیان کرده بود، و این سنگ به امت مرتبط با سنگ که به دستاوردهای ملکوت عمل می کنند، داده می شود. کاملاً واضح است که سخن حضرت عیسی(ع) در مقام بیان فضیلت «سنگ زاویه» (سنگ بنا) ایراد شده است و این که زمامداری را در نهایت از کسانی که مدعی پیروی از عیسی هستند می گیرد و به امت سنگ که امت محمد و آل محمد(ع) هستند عطا می نماید. عیسی(ع) ارتباط بین سنگ و بین امتی که در نهایت ملکوت و پادشاهی به ایشان داده می شود را به صورتی حکیمانه به تصویر کشیده است.

وأيضاً قابل هذه الأمة ببني إسرائيل ومن يدعون اتباعه وبين أنهم لن يناولوا الملكوت في النهاية، فعيسى (ع) جعل الحجر علة إعطاء الملكوت لأمة أخرى غير الأمة التي تدعي اتباع موسى (ع) وعيسى (ع)، أي إن من يشهد لهم الحجر بأداء العهد والميثاق ومن ينصرونه هم من سيرثون الملكوت سواء كان في هذه الأرض بإقامة حاكمية الله، أم في السماوات عندما يكشف الله لهم عن ملكوته ويجعلهم ينظرون فيه، أم في النهاية عندما يسكنهم الله الجنان في الملكوت.

ایشان همچنین این امت را با بنی اسرائیل و کسانی که ادعای پیروی از او را دارند مقایسه کرده و بیان داشته است که اینها در نهایت به زمامداری نمی رسند. بنابراین عیسی(ع) سنگ را علت دادن ملکوت و پادشاهی به امت دیگری غیر از امتی که

مدعی پیروی از موسی (ع) و عیسی (ع) هستند برمی شمارد؛ یعنی کسانی که حجر گواهی می دهد که به عهد و میثاق وفا کرده اند و او را یاری رسانده اند، همان کسانی اند که پادشاهی را به ارث می برند، چه در این زمین باشد با برپایی حاکمیت خدا و چه در آسمان ها آن گاه که خداوند از ملکوتش بر آنها پرده بردارد و آنها را کسانی قرار دهد که در آن نظاره می کنند یا در نهایت خداوند ایشان را در بهشت ملکوتی جای می دهد.

ومن يريد أن يُفسّر هذا الكلام بصورة أخرى ويقول إن عيسى أراد بهذا الكلام نفسه ويصر على هذا القول فإنه يغالط ولا يطلب معرفة الحقيقة، وإلا فليقرأ أصل القول وهو داود (ع) في المزامير فأيضاً يمكن أن يقول اليهود إن داود قصد نفسه، وهكذا لا ينتهي الجدل

کسی که مصرانه می خواهد این کلام را به صورت دیگری تفسیر کند و بگوید منظور عیسی (ع) از این حرف خودش بوده است، در واقع مغالطه گری می کند و به دنبال شناخت حق و حقیقت نیست. این شخص باید اصل کلام را که سخن داوود (ع) در مزامیر است بخواند. اینجا نیز ممکن است یهودیان بگویند که داوود خودش را قصد کرده است؛ که در این صورت این مناقشه را پایانی نیست.

ولكن الحقيقة أن داود (ع) و عيسى (ع) أرادوا المخلص الذي يأتي باسم الرب في آخر الزمان، وقد بشر به عيسى (ع) في مواضع أخرى في الإنجيل وسماه المعزي والعبد الحكيم وهنا سماه حجر الزاوية، فيكون السؤال: من هو الذي عرف أو يمكن أن يعرف بأنه حجر الزاوية، هل إن داود أو عيسى (عليهما السلام) عرفوا بأنهم حجر الزاوية في بيت الرب أو ذكروا في موضع آخر على أنهم حجر الزاوية في بيت الرب، وهل هناك حجر موضوع في زاوية بيت الرب أو الهيكل عند اليهود والنصارى يدل على داود أو عيسى (عليهما السلام)؟

ولی حقیقت آن است که منظور داوود(ع) و عیسی(ع) نجات‌دهنده‌ای را که در آخرالزمان به نام پروردگار می‌آید می‌باشد. عیسی(ع) در جاهای دیگری در انجیل به او بشارت داده و وی را عزت داده شده و بنده‌ی حکیم نام نهاده است و در اینجا نیز «حجر زاویه» (سنگ اصلی بنا) می‌خواند. اینجا سؤالی پیش می‌آید: چه کسی است که سنگ بنا را شناخت یا ممکن است او را بشناسد و بداند که سنگ بنا کیست؟ آیا به داوود یا عیسی(ع) گفته شده است که آنها خود، سنگ بنا در خانه‌ی پروردگار هستند؟ یا در جایی دیگر به آنها یادآوری شده است که ایشان سنگ بنا در خانه‌ی خدا هستند؟ و آیا در گوشه‌ی خانه‌ی خدا یا در هیکل، سنگی قرار داده شده است تا یهود و نصارا را هدایت کند که سنگ بر داوود یا عیسی(ع) دلالت دارد؟

**الحقیقة أن هذا غیر موجود ولكنه موجود في الأمة الأخرى من ولد إبراهيم (ع)، وفي بيت الرب الذي بناه إبراهيم (ع) وإسماعيل (ع) ابنه، وموجود في الزاوية وبالذات الزاوية التي اسمها الركن العراقي، وكل هذه الأمور تشير إلى أمر واحد هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان أو الذي أشار إليه داود في المزامير أنه حجر الزاوية والآتي باسم الرب.**

واقعیت آن است که چنین چیزی وجود ندارد ولی در امت دیگری از فرزندان ابراهیم(ع) موجود است؛ و در خانه‌ی خدایی که ابراهیم(ع) و پسرش اسماعیل(ع) بنا نهادند وجود دارد و در گوشه و دقیقاً در گوشه‌ای که رکن عراقی نام دارد، استقرار یافته است. تمام این موارد به یک چیز دلالت دارد و آن نجات‌دهنده‌ای است که در آخرالزمان می‌آید یا کسی که داوود در مزامیر به او با «سنگ زاویه» (سنگ بنا) اشاره کرده و گفته است که به نام پروردگار می‌آید.

**(.....) 19 افتحوا لي أبواب البر. أدخل فيها وأحمد الرب. 20  
هذا الباب للرب. الصديقون يدخلون فيه. 21 أحمداً لأنك استجبت لي**

وصرت لي خلاصاً. 22 الحجر الذي رفضه البنائون قد صار رأس الزاوية. 23 من قبل الرب كان هذا وهو عجيب في أعيننا 24 هذا هو اليوم الذي صنعه الرب. نبتهج ونفرح فيه. 25 آه يا رب خلص. آه يا رب أنقذ. 26 مبارك الآتي باسم الرب. باركنا كم من بيت الرب .....» ([146]).

«... 19 دروازه‌های عدالت را برایم بگشایید تا داخل شوم و پروردگار را سپاس گویم. 20 این، دروازه‌ی پروردگار است. عادلان به آن داخل می‌شوند. 21 تو را سپاس می‌گویم زیرا که مرا اجابت فرمودی و نجات من شدی. 22 سنگی را که معماران رد کردند، سنگِ رأسِ زاویه (سنگ اصلی بنا) شد. 23 این از جانب پروردگار است و در نظر ما عجیب می‌نماید. 24 این همان روزی است که پروردگار آن را ساخت. در آن، خوشی کنیم و شادمان باشیم. 25 آه ای پروردگار، نجات بخش! آه ای پروردگار، ما را خلاص کن. 26 مبارک باد او که به نام پروردگار می‌آید. شما را از خانه‌ی پروردگار برکت می‌دهیم...» ([147]).

وللتأكيد أكثر على أن المراد بحجر الزاوية في التوراة وفي الإنجيل هو المخلص الذي يأتي في آخر الزمان وفي العراق وهو قائم الحق أورد هذه الرؤيا التي رآها ملك العراق في زمن دانيال النبي (ع) وفسرها دانيال النبي (ع) وهي تكاد لا تحتاج إلى توضيح.

برای تأکید بیشتر بر این که مراد از سنگ بنا در تورات و انجیل، همان نجات دهنده‌ای است که در آخرالزمان در عراق می‌آید و او قائم به حق است، این رؤیا را که پادشاه عراق در زمان دانیال نبی (ع) دیده و آن حضرت آن را تفسیر کرده است، می‌آورم. این رؤیا تقریباً از شرح و توضیح بی‌نیاز است:



وهذا قول دانيال النبي (ع) لملك العراق وهو يخبره برؤياه وتفسيرها كما في التوراة الموجود: (.....) 31 أنت أيها الملك كنت تنظر وإذا بتمثال عظيم هذا التمثال العظيم البهي جداً وقف قبالتك ومنظره هائل. 32 رأس هذا التمثال من ذهب جيد. صدره وذراعاها من فضة. بطنه وفخذه من نحاس. 33 ساقاه من حديد. قدماه بعضهما من حديد والبعض من خزف. 34 كنت تنظر إلى أن قطع حجر بغير يدين فضرب التمثال على قدميه اللتين من حديد وخزف فسحقهما. 35 فانسحق حينئذ الحديد والخزف والنحاس والفضة والذهب معاً وصارت كعصافاة البيدر في الصيف فحملتها الريح فلم يوجد لها مكان. أما الحجر الذي ضرب التمثال فصار جبلاً كبيراً وملاً الأرض كلها. 36 هذا هو الحلم. فنخبر بتعبيره قدام الملك 37 أنت أيها الملك ملك ملوك لأن إله السموات أعطاك مملكة واقتداراً وسلطاناً وفخراً. 38 وحيثما يسكن بنو البشر ووحوش البر وطيور السماء دفعها ليديك وسلطك عليها جميعها. فأنت هذا الرأس من ذهب. 39 وبعدهك تقوم مملكة أخرى أصغر منك ومملكة ثالثة أخرى من نحاس فتتسلط على كل الأرض. 40 وتكون مملكة رابعة صلبة كالحديد لأن الحديد يدق ويسحق كل شيء وكالحديد الذي يكسر تسحق وتكسر كل هؤلاء. 41 وبما رأيت القدمين والأصابع بعضها من خزف والبعض من حديد فالمملكة تكون منقسمة ويكون فيها قوة الحديد من حيث إنك رأيت الحديد مختلطاً بخزف الطين. 42 وأصابع القدمين بعضها من حديد والبعض من خزف فبعض المملكة يكون قوياً والبعض قصماً. 43 وبما رأيت. الحديد. مختلطاً بخزف الطين فإنهم يختلطون بنسل. الناس ولكن لا يتلاصق هذا بذاك كما أن الحديد لا يختلط بالخزف. 44 وفي أيام هؤلاء الملوك يقيم إله السموات مملكة لن تنقرض أبداً وملكها لا يترك لشعب آخر وتسحق وتفني كل هذه الممالك وهي تثبت إلى الأبد. 45 لأنك رأيت أنه قد قطع حجر من جبل لا بيدين فسحق الحديد والنحاس والخزف والفضة والذهب. الله العظيم قد عرف الملك ما سيأتي بعد هذا. الحلم حق وتعبيره يقين) ([148]).

این سخن دانیال نبی (ع) خطاب به پادشاه عراق است که در آن خوابش و تفسیر آن را طبق آنچه در تورات موجود است، به وی اطلاع می‌دهد: «... 31 ای پادشاه تو در خواب مجسمه‌ی بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود و در پیش روی تو بر پا شد. 32 سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و ران‌هایش از برنج 33 ساق‌های او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گِل بود. 34 وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، سنگی بدون این که کسی به آن دست بزند، به پاهای گلی و آهنین آن مجسمه اصابت کرد و آن مجسمه را درهم شکست. 35 آن‌گاه آهن، گِل، برنج، نقره و طلا همه با هم خرد شدند و باد ذرات آن را همچون گرد و غباری که در تابستان از کاه خرمن برمی‌خیزد چنان پراکند که دیگر اثری از آن بر جای نماند. اما آن سنگی که به مجسمه برخورد کرد آن قدر بزرگ شد که مانند کوه بزرگی گردید و سراسر روی زمین را پوشانید. 36 این خواب (پادشاه) بود و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود 37 ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی، چرا که خدای آسمان‌ها به تو سلطنت و قدرت و قوّت و شکوه بخشیده است. 38 و هر جا که بنی بشر در آن سکونت دارند و حیوانات صحرا و پرندگان آسمان، همه را تسلیم تو نموده و تو را بر آنها غالب گردانیده است. تو آن سر طلایی هستی. 39 بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت تو نخواهد بود. بعد از آن سومین سلطنت که جنس آن از برنج است روی کار خواهد آمد که بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. 40 پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان طوری که آهن همه چیز را نرم و خرد می‌کند، آن هم همه چیز را نرم و خرد خواهد کرد. 41 تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشت‌ها قسمتی از گِل و قسمتی از آهن بود. این نشانه‌ی آن است که آن سلطنت، قسمت قسمت خواهد شد. همان طوری که آهن و گِل با هم مخلوط شده بود، آن سلطنت هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. 42 اما انگشت‌ها که قسمتی از آهن و مقداری از گِل ساخته شده بود، به این معنی است

که بخشی از آن سلطنت قوی و بخشی از آن شکننده خواهد بود. 43 تو مشاهده کردی که آهن و گِل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد که خویشتن را با نسل انسان آمیخته سازند. ولی همان طوری که گِل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آن‌ها هم در هدف خود موفق نخواهند شد. 44 در زمان آن پادشاهی، خدای آسمان‌ها سلطنتی بر پا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملتی نخواهد شد؛ تمام این سلطنت‌ها را به کلی از بین می‌برد و خود تا ابد باقی خواهد ماند. 45 تو دیدی که سنگی بدون دخالت دست از کوه جدا شد و آهن، برنج، گل، نقره و طلا را خرد کرد. خدای بزرگ از آن‌چه در آینده اتفاق خواهد افتاد پادشاه را آگاه ساخته است. این خواب، حق و تعبیرش دقیق است.» ([149])

**إذن فالحجر أو المخلص الذي ينقض هيكل الباطل وحكم الطاغوت والشيطان على هذه الأرض، ويكون في ملكه نشر الحق والعدل في الأرض، يأتي في آخر الزمان ويأتي في العراق كما هو واضح في رؤيا دانيال، وهو الحجر. الذي ينسف الصنم أو حكم الطاغوت والأنا، بينما لا عيسى(ع) ولا داود (ع) أرسلوا في العراق وفي آخر الزمان، فلا يمكن أن يكون أي منهما هو حجر الزاوية المذكور، بل تبين بوضوح من كل ما تقدم أن حجر الزاوية في اليهودية والنصرانية هو نفسه الحجر الأسود الموضوع في زاوية بيت الله الحرام في مكة.**

بنابراین سنگ یا نجات دهنده‌ای که هیكل باطل و زمامداری طاغوت و شیطان بر این زمین را درهم می‌شکند و در حکومت او حق و عدل در زمین منتشر می‌شود، در آخرالزمان و در عراق ظهور می‌یابد که این معنا در خواب دانیال واضح است. این همان سنگی است که بُت یا زمامداری طاغوت و انانیت را از اصل برمی‌کند و ویران می‌سازد. این در حالی است که نه عیسی(ع) و نه داوود(ع) هیچ‌یک نه به عراق فرستاده شده

بودند و نه در آخرالزمان بودند؛ بنابراین امکان ندارد که هیچ کدامشان همان سنگ بنای مزبور باشند. بلکه از تمام مطالب پیشین به روشنی مشخص می‌شود که سنگ بنایی که در یهودیت و نصرانیت وجود دارد، همان حجرالاسودی است که در گوشه‌ی بیت الله الحرام در مکه نهاده شده است.

**فالحجر الأسود الموضوع في ركن بيت الله والذي هو تجلي ورمز للموكل بالعهد والميثاق، هو نفسه حجر الزاوية الذي ذكره داود وعيسى (عليهما السلام)، وهو نفسه الحجر الذي يهدم حكومة الطاغوت في سفر دانيال (ع)، وهو نفسه قائم آل محمد أو المهدي الأول الذي يأتي في آخر الزمان كما روي عن رسول الله محمد (ص) وأهل بيته (ع).**  
**والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.**

**أحمد الحسن - شوال / ١٤٣٠ هـ ق**

حجر الاسودی که در رکن خانه‌ی خدا قرار داده شده، تجلی و نماد موکل بر عهد و پیمان است، و همان سنگ بنایی است که داوود و عیسی ع ذکر کرده‌اند و این همان سنگی است که در سفر دانیال (ع) حکومت طاغوت را منهدم می‌سازد؛ او، همان قائم آل محمد (ع) یا مهدی اول (ع) است که همان‌طور که در روایت‌های پیامبر خدا حضرت محمد (ص) و اهل بیت ایشان (ع) وارد شده است، در آخرالزمان می‌آید.  
و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته

احمد الحسن - شوال ١٤٣٠ هـ ق



- [123] - مستدرک سفینه البحار للنمازي الشاهرودي ج 3 ص 133.
- [124] - الكافي: ج 4 ص 217.
- [125] - كافي: ج 4 ص 217.
- [126] - الفتح: 2.
- [127] - فتح: 2.
- [128] - تفسير القمي: ج 2 ص 314.
- [129] - الأعراف: 172.
- [130] - اعراف: 172.
- [131] - المحاسن: ج 1 ص 65.
- [132] - المحاسن: ج 1 ص 65.
- [133] - طه: 115.
- [134] - طه: 115.
- [135] - الكافي: ج 4 ص 184 - 186، علل الشرائع: ج 2 ص 429 - 431.
- [136] - كافي: ج 4 ص 184 تا 186؛ علل الشرايع: ج 2 ص 429 تا 431.
- [137] - الكافي: ج 4 ص 249.
- [138] - كافي: ج 4 ص 249.
- [139] - البداية والنهاية لابن كثير ج 5 ص 173.
- [140] - يوسف: 4.
- [141] - يوسف: 4.
- [142] - الحج: 18.
- [143] - حج: 18.
- [144] - انجيل متى الاصحاح الحادي والعشرون.
- [145] - انجيل متى: اصحاح بيست و يك.
- [146] - التوراة - مزامير - المزمور المائة والثامن عشر - العهد القديم والجديد ج 1 - مجمع الكنائس الشرقية: ص 915.
- [147] - تورات - مزامير - مزمور يكصد و هجده - عهد قديم و جديد: ج 1 - مجمع كليساهاى شرقى.
- [148] - التوراة - سفر دانيال - الاصحاح الثانى.
- [149] - تورات - سفر دانيال - اصحاح دوم.